

نسخه خوانی (۴۰)

رسول جعفریان

| ۶۱ - ۸۳ |

۶۱

آینه پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

چکیده: نویسنده در نوشتار حاضر از چهلمین سلسله انتشارات با عنوان نسخه خوانی، متن چند نسخه را بررسی کرده است. برخی عناوین این متن ها عبارت اند از:
یادداشت مرحوم باستانی راد روی نسخه دیوان کاشف اصفهانی؛
دعای اتصال دولت شاه سلطان حسین به حکومت صاحب الزمان (ع) از سوی یک عالم عصر صفوی؛
صفحه ای از نسخه ای درباره خلافت اسلامی، رد کتابی با عنوان مستقبل الاسلام؛
جمعیت ایران در سال ۱۳۱۶ ق، ۲۴ کرور (۱۲ میلیون نفر)؛
نامه ای به ذکاء الملک برای عرض عبودیت به شاه؛
لقاب شاهان صفوی؛
سؤال از عصمت از ملاعلی نوری؛
و

Reading Manuscripts (40)

Rasul Jafarian

Abstract: In the present installment—the 38th in the ongoing *Reading Manuscripts* series—the author examines the text of several manuscripts. Among the titles featured in this collection are:

A note by the late Bāstānī Rād on a copy of the *Divān* of Kāshif Isfahānī;

A supplication (*du'a*) penned by a Safavid-era scholar invoking the continuity of the reign of Shāh Sultān Ḥusayn through connection with the rule of Šāhib al-Zamān ('a);

A folio from a manuscript addressing the Islamic caliphate and refuting a book titled *Mustaqbal al-Islām* (The Future of Islam);

A note reporting Iran's population in 1316/1898 as 24 *krūr* (approximately 12 million);

A letter addressed to Dhukā' al-Mulk expressing loyalty to the monarch;

Titles and honorifics of Safavid kings;

A theological inquiry posed to Mulla 'Alī Nūrī regarding the doctrine of 'iṣma (infallibility).



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت مرحوم باستانی‌راد روی نسخه دیوان کاشف اصفهانی

تذکره‌نویس‌ها همان قدر که با تألیف و گردآوردن آثار شاعران و تدوین شرح حال و ترجمه حیات آنان خدمتی شایسته و بزرگ به عالم علم و ادب انجام می‌دهند، همان قدر هم در معرفی بعضی از آنها یا از جهت عدم التفات و توجه یا اعمال اغراض شخصی و خصوصی، از حقیقت منحرف و دیگران را نیز گمراه می‌نمایند؛ مثلاً شاعری را که از او اسط [اوساط الناس] نام می‌برند و یکی دو بیت سست و بدمضمون از او نقل می‌کنند، وقتی به اثر دیگر او برمی‌خوریم و یا دیوانش به دست می‌آید، معلوم می‌شود برخلاف گفته او، مقامش بسی شامخ‌تر از آن است که شناسانده‌اند و یا برعکس ابداً درخور آن ستایش‌ها که نموده‌اند نیست. از آن جمله است اسماعیل کاشف که نصرآبادی معاصر وی در تذکره خود، چنانچه باید و شاید حق او را ادا نکرده و دیگران هم از او پیروی کرده‌اند.

نصرآبادی با آنکه در تعریف کاشف به اختصار پرداخته و وی را شاعری هجوگو و هزل معرفی و چشم از فضایل عدیده وی پوشیده و محسنات دیگر او را ندیده گرفته، باز حقیقت از قملش خواهی نخواهی تراویده می‌گوید: «در غزل هم کم نداشت». ولی کاشف به شهادت اوراق و صفحات این دیوان که گواهی صادق و شاهدهی ثابت و ناطق است، دارای طبعی وقاد و قریحه نقاد و قلمی سخار و در انواع شعر از قصیده و غزل و رباعی استاد مسلط و در بین معاصرین خود مسلم و به علاوه در اخلاقیات نیز روحی آزاده داشته، و هیچ‌گاه گرد ریا و سالوس نگشته، و اگر به سائغه [= خوش آیند] ذوق شاعران به باده و ساده مایل بوده، بی‌تزویر و حيله ابراز و به پرده‌پوشی و دروغ‌گویی نپرداخته است و با کمال صراحت داستان معاشقات خود را به رشته تحریر کشیده. و این قسمت گذشته از شیرینی موضوع که با نثر ادیبانه نگاشته، اوضاع آن روزگار و محل شعرا که در قهوه‌خانه‌ها دایر و برقرار بوده ترسیم، و از اینکه سلطان عصر (شاه عباس ثانی) معشوقش را از دستش ربوده، شکوه و دلتنگی خود را بی‌پرده ابراز و این را برملا ساخته.

اما دیوان حاضر یگانه نسخه و اثری است که از کاشف و آن هم به خط خود شاعر در دست است و متفرد و بی‌نظیر می‌باشد و حاوی اشعار و آثار نثری کاشف و جملتان از متن و حواشی در حدود نه هزار بیت است.

کاشف فرزند استاد حیدر، معمار شاه عباس اول است که تعمیر آستانه نجف به وسیله او انجام شد. و کاشف نیز در صنعت کاشی‌تراشی ماهر و از استادان نامی زمان خود بوده. مداحی و

تملق‌گویی را هیچ‌گاه شعار خود نساخته، و ارتزاق خویش را از این راه پست و شیوه نکوهیده و ناپسند نخواسته، قصاید و قطعات مدیحیه معدودی که در دیوانش دیده می‌شود، همه دربارهٔ دوستان و صرفاً برای ستودن مقامات فضلی آنان بوده و آن هم بدون چشمداشت صله و توقع انعام.

معلوم نیست کاشف تأهل اختیار کرده و دارای زن و فرزند شده یا همواره در حال تجرد زیسته است. از فحوای پاره‌ای از منظوماتش بر می‌آید که از اوان شباب تا سنین کهولت و شیب، با امردان سر کرده و به جنس زن رغبتی نداشته، چنان‌که خود در صفحه ۱۴۲ چنین می‌گوید: نشد کاشف به عمر خویش مایل / به زن جز شکل آن شیرین شمایل، که آن نیز صورت زناشویی نداشته و معشوقش بوده، چنان‌که از این بیت بعدی برمی‌آید: اگر خواهی شوی زین قصه واقف / بگو در پرده‌اش معشوق کاشف.

کاشف معلومات خوبی داشته و مبرهن می‌شود در میان همگنان به استادی مسلم بوده. در صفحه ۲۵ در مقام حماسه و فخریه به این معنی اشارت و مخصوصاً در چند جا تصریح دارد که به معانی دیگران نظر نداشته و به کالای فکر همکاران دستبرد نمی‌زده، و در این باره مطلب و موضوعی را عنوان و اظهار نموده که بسی شگفت و غریب است. و در بعضی کتب و منابع نیز مختصر اشاره‌ای به طور تلویح شده، ولی کاشف با نهایت صراحت گفته، در ص ۲۷۷ «مکن دزد معنیم چون طبع صائب» و بدیهی است اگر این سخن خالی از حقیقت می‌بود، شاعری همچون کاشف نمی‌توانست در باره سخنور معرفی مانند صائب تفوه به همچو کلامی نماید، و مسلم از ترس اعتراض و اعراض عامه، قدرت ابراز چنین اتهامی را نمی‌داشت. در هر صورت با کمال تأسف باید اقرار کرد دربارهٔ شاعر شهیر ما صائب این سخن هست و بالاخره هر کسی را نقصبی می‌باشد و ذات بدون نقص خداست.



دعای اتصال دولت شاه سلطان حسین به حکومت صاحب الزمان (ع) از سوی یک عالم عصر صفوی

حضرت ملک متعال و کریم ذی الجلال، زمان دولت قاهره خاقان فلک جناب گردون قباب سلطان البرّ و البحر و برهان التهی و الامر، حامی بیضه الاسلام، مروج مذهب ائمه الانام - علیهم الصلاة و علیهم السلام - اُتده الله تعالی بالسعادات الابدیه و اُتده بالتأییدات السرمذیه را به اوان خروج حضرت صاحب الزمان و امام الایام - صلوات الله علیه و علی آبائه الکرام - متصل گردانیده، اعادی رتبت دولت این نوشیروان عالی شأن را مقهور و احتبای مرتبه اقبال این خدیو زمان و خداوند جهان را مظفر و منصور ساخته، سایه عاطفت رعایت گستری و فرمان روایی و رعیت پروری و کشورگشایی را بر مفارق کافّه بندگان مخلد و مستدام بداراد. مصرع «وین دعا را ز همه خلق جهان آمین باد».

یارب که مباد سایه اش کم / از فرق موالیان عالم
می دار همیشه کامرانش / با یک جهتان و دوستانش
این دولت و بخت جاودان باد / پیوسته به صاحب الزمان باد



۶۶

آینه پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شماره ۱

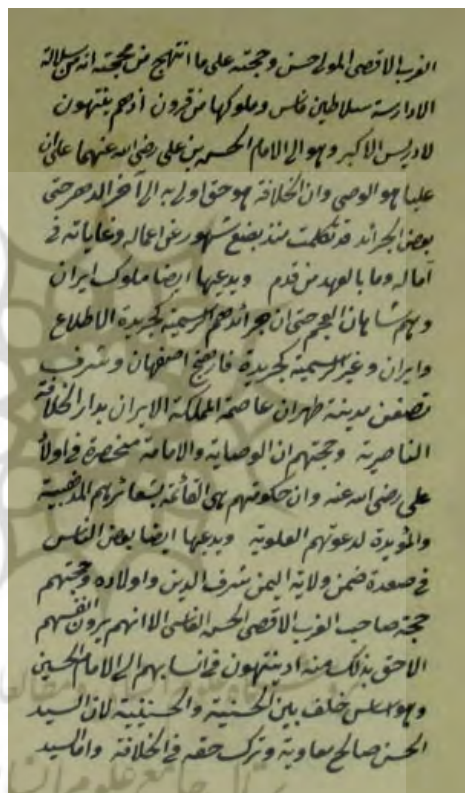
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

صفحه‌ای از نسخه‌ای درباره خلافت اسلامی، رد کتابی با عنوان مستقبل الاسلام

در این برگ از ادعای خلافت توسط المولی الحسن پادشاه مغرب و نیز ادعای خلافت در تهران توسط شاهان العجم یاد کرده و اینکه «ان جرائدهم الرسمیه کجریده الاطلاع و ایران و غیر

الرسمية كجريدة فرهنج [فرهنگ] اصفهان و شرف، تصفّیّ مدينة طهران عاصمة المملكة الايران
بدار الخلافة الناصرية و حجّتهم أنّ الوصاية و الامامة منحصرة في اولاد علي رضي الله عنه و ان
حكومتهم هي القائمة بشعائرهم المذهبية و المؤيدة لدعوتهم العلوية ...

نسخه این رساله در کتابخانه بغداد لی فندی موجود است.



جمعیت ایران در سال ۱۳۱۶ق ۲۴ کرور (۱۲ میلیون نفر)

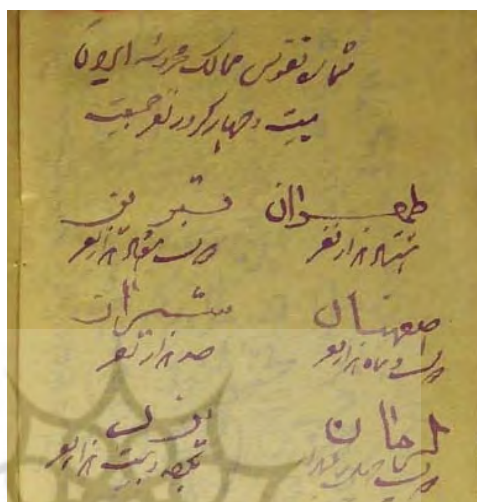
جمعیت ممالک محروسه ایران - در سال ۱۳۱۶ ق / ۱۸۹۸ م - بیست و چهار کرور نفر جمعیت یعنی
۱۲ میلیون نفر. جنگ جهانی اول ۱۶ سال بعد در سال های ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ (۱۳۳۲ق - ۱۳۳۶) رخ داد.

کسانی که مدعی اند در این جنگ ده میلیون ایرانی از قحطی و ... مرده است، بر اساس چه
آماري سخن می گویند؟ طی ۱۶ سال، چقدر به این ۱۲ میلیون افزوده شده که ده میلیون آن در
این جنگ تلف شده باشد؟

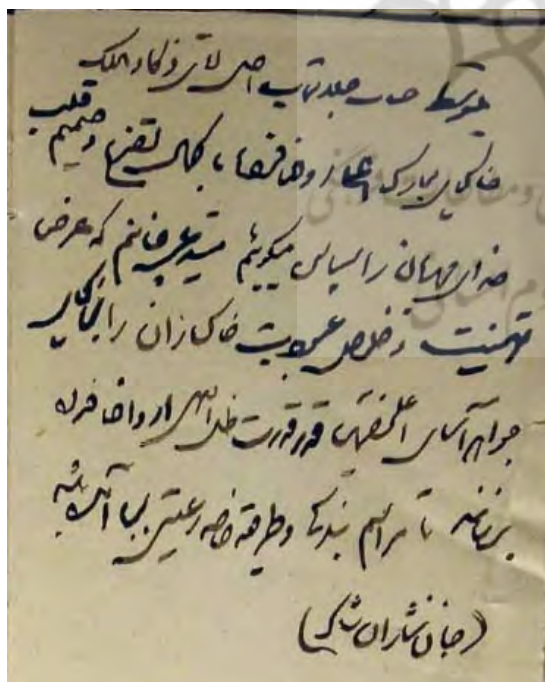
خانم ملک زاده با بررسی هزاران برگ سند به رد این آمار و ارقام دروغین پرداخته و در این باره نوشته‌اند:

پذیرش این مطلب که از جمعیت حداکثر ۱۵ میلیونی ایران - به نقل از منابع مختلف - در دوره قاجاریه که سال‌های پایانی دهه ۱۲۹۰ شمسی است، ده میلیون نفر فقط بر اثر گرسنگی ناشی از قحطی و نبود نان و مواد خوراکی مرده‌اند، فاقد منطق علمی است.

این دروغ‌ها که مبنای یک فیلم هم شد، بیش از همه متأثر از فضای سیاسی آن روز بود که دلایل آن هم روشن است و اینجا جای بیان آن نیست.



نامه‌ای به ذکاءالملک برای عرض عبودیت به شاه

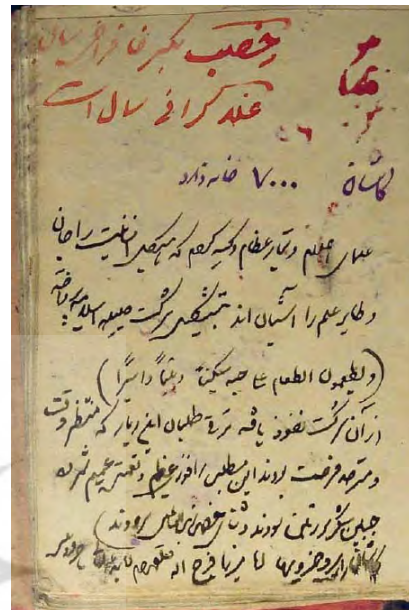


به توسط جناب جلالت مآب اجل
آقای ذکاءالملک خاک پای مبارک
اعلی - روحنا فداه - با کمال تضرع و
صمیم قلب خدای مهربان را سپاس
می‌گوییم. مستدعی چنانم که
عرض تهنیت و خلوص عبودیت
خاکساران را به خاک پای
جواهر آسای اعلی حضرت قدر
قدرت ظل الهی - ارواحنا فداه -
برسانند تا مراسم بندگی و طریقه
خاصه رعیتی بجا آمده باشد
(جان نثاران شاکر).

یادداشتی از سال ۱۳۱۶ قمری: [درباره تشکیل شرکت اسلامی]

خصب به کسر خاء فراخی سال/ غلاگرانی سال است
کاشان ۷۰۰۰ خانه دارد

علمای اعلام و تجار عظام و کسبه کرام که هیکل
انسانیت را جان و طایر علم را آشیان اند، به تشکیل
شرکت جلیله اسلامیّه پرداخته (و یطعمون الطعام
علی حبه مسکینا و یتیم و اسیرا) از آن شرکت
نفوذ یافته، ترقی طلبان این دیار که منتظر وقت و
مترصد فرصت بودند، این مطلب را فوز عظیم و
نعمت عمیم شمرده، جبین شکر بر زمین سودند و
ثنای حضرت سرودند. کاشان، سرای؟
بروجردی‌ها؟ آقا میرزا فرج الله ولد مرحوم
آقاسید عبدالعالی؟ تاجر قزوینی



۶۹

آینه پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

شرحی از بادهای چهارگانه و نقشه‌ای از سال ۹۶۱ با یاد از «دریای فارس»

کتاب سراج الحکمه که از سال ۹۶۱ است، یک نسخه منحصر در کتابخانه مرکزی دانشگاه دارد. سه صفحه از آن شرح نظریه بادها از نظر علمای قدیم است. همراه با متن، نقشه‌ای هم تهیه شده تا از نظر آموزشی، این مبحث را به مخاطب تعلیم دهد.

متن این است:

و اما بیان بادها

بدان که چهار باد مشهور است؛ یکی باد صبا که از مشرق آید و او را قبول نیز خوانند که روبروی کعبه آید.

دوم باد دیور که از قبله آید در اقلیم ما.

سیوم باد شمال که از طرف قطب شمال آید.

چهارم باد جنوب که از جانب قطب جنوب آید.

و در میان هر یک از این دو باد، دو باد دیگر است که هشت باد دیگر بود و از این هشت باد، چهار باد را نام معلوم است و چهار دیگر را نام معلوم نیست.

و بدان که باد شمال و جنوب بیشتر آید از باد صبا و دبور.

و باد شمال به زمستان زمهریر آرد، و به تابستان به غایت خوش آید.

و باد جنوب به تابستان سموم آرد و به زمستان معتدل آید.

و این صورت بادهای دوازده گانه است.

اما کمی و بسیاری باد از آن سبب است که سرمای صعب روی زمین را خشک و سخت کند، یا گرمای بسیار، زمین را خشک گرداند و از زمین بخار بیرون نتواند آمد. چون از آن چندی برآید و از زمین بخار نتواند درآمد، و بدان سبب باران نیز نیارد، هوا فاسد گردد و قحط و تنگی و بیماری و مرگ و وبا در عالم پدید آید و به خلاق سختی رسد تا وقتی که بخارهای زمین قوت گیرد و زمین را بشکافد و زلزله شود و بیرون آید، بارندگی شود و فراخی و صحت پدید آید به فرمان خالق ارض و سما.

و این هم نقشه بادهای

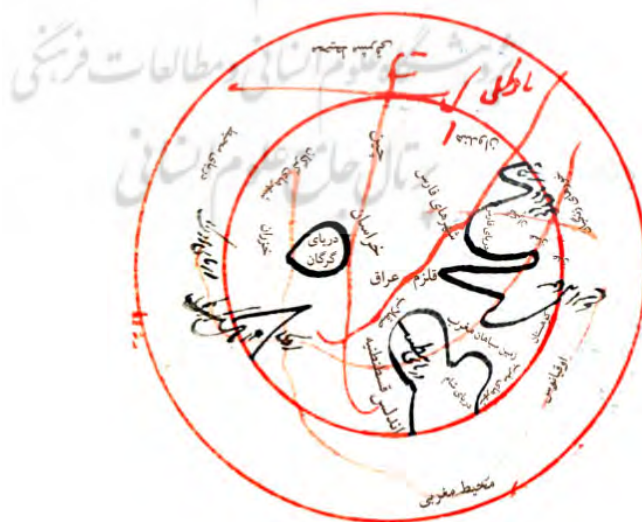


در همین کتاب، نقشه ربع مسکون هم آمده و ضمن آن از دریای فارس یاد شده است. اول نقشه اصلی می آید و سپس نقشه بازخوانی شده.



۷۱

آینه پژوهش | ۲۱۱
سال ۳۶ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴



القاب شاهان صفوی

القابی که به جهت پادشاهان صفویه حسب الامر الاعلی نوشته شده که در توحید خانه مبارکه، ذاکرین در اثناء ذکر بدان مواظبت نمایند.

شاه اسماعیل انار الله برهانه را «نواب خاقان سلیمان شان کشورستانی»

شاه طهماسب علیه الرحمه و الرضوان را «نواب جمجاه جنت مکان علیین آشیان»

شاه سلطان محمد را «نواب سکندر شانی»

شاهزاده والاتبار سلطان حمزه میرزا را «نواب جهانبانی»

شاه عباس ماضی طاب ثراه را «نواب گیتی ستان فردوس مکانی»

شاه والاجاه شاه صفی نور الله مرقدہ را «خاقان رضوان مکان»

شاه عباس ثانی انار الله برهانه را «نواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی»

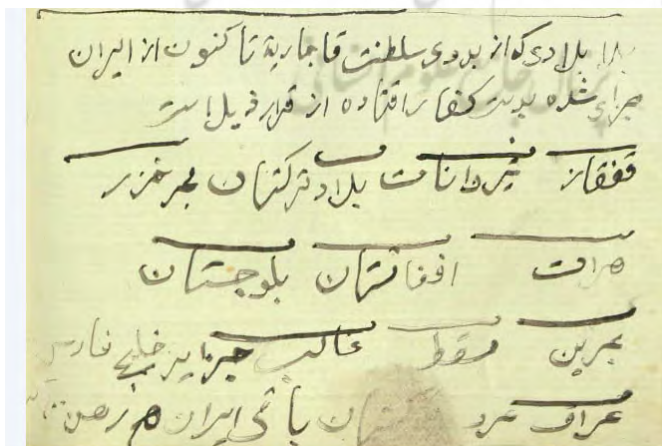
شاه سلیمان صفوی موسوی بهادر خان را «نواب طوبی آشیان»

[ساخته وحید قزوینی: بنگرید: تاریخ جهان آرای عباسی، ص ۱۴، و نسخه ش ۸۲۳۵ دانشگاه، فریم ۹۴].

یادداشت شخصی از سال ۱۳۲۷ قمری

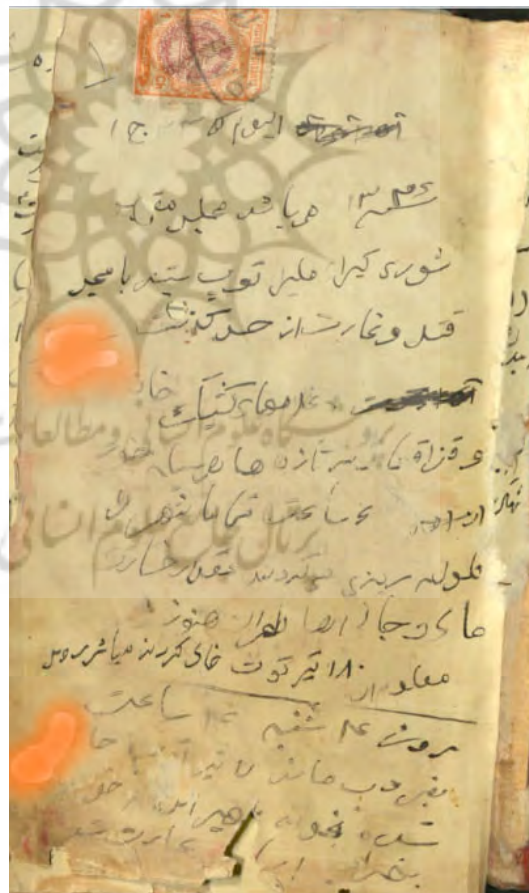
بلادی که از بدو سلطنت قاجاریه تاکنون از ایران جدا شده به دست کفار افتاده، از قرار ذیل است:

قفقاز، شروانات، بلاد ترکستان، بحر خزر، هرات، افغانستان، بلوچستان، بحرین، مسقط، غالب جزایر فارس، عراق عرب، ترکستان. باقی ایران هم



یادداشتی از روز بمباران مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۶ قمری (توسط محمدعلی شاه و قزاقان روس)

الیوم که ۲۳ ج ۱۳۲۶ مجلس مقدس شوری کبرای ملی را توپ بستند با مسجد (سپهسالار) قتل و غارت از حد گذشت. غلام‌های کشیک خانه و قزاق‌ها و سربازهای سیلاخور ۶ ساعت تمام شهر را گلوله‌ریزی می‌کردند. مقدار خسارت مادی و جانی‌های طهران هنوز معلوم نیست. ۱۸۰ تیر توپ خالی کردند مباشر روس. روز چهارشنبه ۴ ساعت به غروب مانده ... ۷ تیر توپ خالی شده بخوانه ظهیرالدوله خوابه غارت شد.

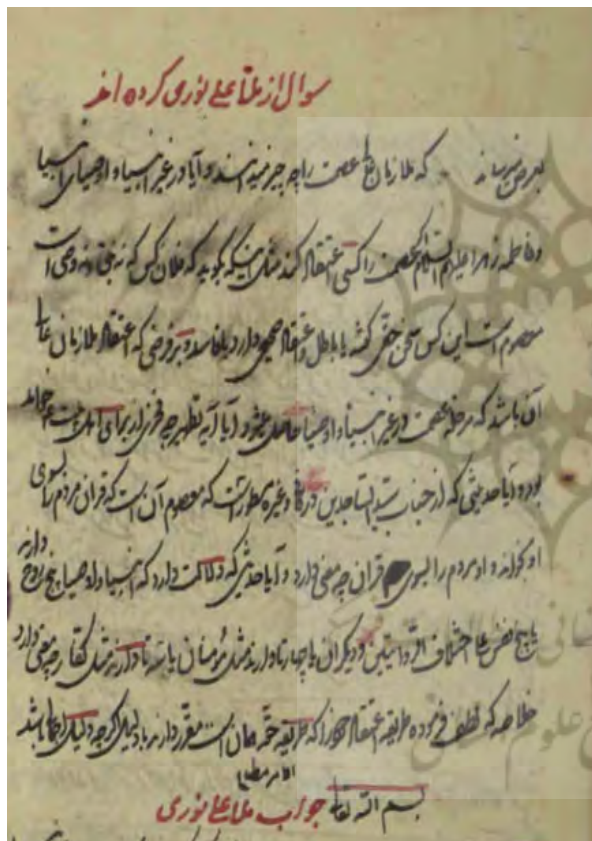


سؤال از عصمت از ملاعلی نوری

خبر ندارم این رساله منتشر شده است یا نه. فکر کردم برای آشنایی با یک نمونه از بحث‌های کلامی دوره قاجاری بیاورم. بخشی از جواب را هم آوردم ... از ادامه جواب ملاعلی نوری برمی آید اشاره به مطلبی از فتوحات بوده که ابن عربی دو حدیث درباره عصمت عمر آورده است ... آنچه از محیی الدین کافر زندیق رأس و رئیس طایفه ملاحده صوفیه در کتاب فتوحاتش

سؤال از ملاعلی نوری کرده‌اند

به عرض می‌رساند که ملازمان عالی، عصمت را چه چیز می‌دانند و آیا در غیر انبیاء و اوصیای انبیاء و فاطمه زهرا علیهم السلام اگر عصمت را کسی اعتقاد کند، مثل اینکه بگوید فلان کس نه نبی و نه وصی است، معصوم است، این کس سخن حقی گفته یا باطل و اعتقاد صحیحی دارد یا فاسد؟ و بر فرضی که اعتقاد ملازمان عالی آن باشد که مرحله عصمت در غیر انبیاء و اوصیاء حاصل می‌شود آیا آنه تطهیر چه فخری از برای اهل بیت (ع) خواهد بود؟ و آیا



حدیثی که از جناب سیدالسااجدین در کافی و غیره مسطور است که معصوم آن است که قرآن مردم را به سوی او بخواند و او مردم را به سوی قرآن، چه معنا دارد؟ و آیا حدیثی که دلالت دارد که انبیاء و اوصیاء پنج روح دارند یا پنج نفس - علی اختلاف الروایتین - و دیگران یا چهار تا دارند مثل مؤمنان، یا سه تا دارند مثل کفار، چه معنایی دارد؟ خلاصه که لطف فرموده طریقه اعتقاد خود را که طریق حقه همان است، مقرر دارند با دلیل اگرچه دلیل اجمالی باشد. الامر مطاع.

بسم الله تعالى: جواب ملا علی نوری

.... [بخشی از جواب که اصل آن طولانی است....]: [نسخه ش ۱۷۵۳۵ مجلس]

انحصار رتبه علیه رفیعہ طهارت و عصمت در چهارده تن - روحنا لهم الفداء - ضروری و بدیهی در ملت بیضای اهل بیت وحی و نبوت، آل اشراف حضرت ختمی منزلت نبوت و ولایت است. چگونگی این انحصار شعار ضروری و دثار بدیهی دین و مذهب و ملت بیضا و شریعت غزای ما نیست که کلیه عوام و خواص ما در محاورات و مخاطبات و مجادلات و معارضات مجبول بر این دعوی می باشند که معصوم منحصر و محصور به چهارده تن است و عصمت از خطا و لغزش مخصوص و مختص به ایشان

خوابی از ملاصدرا و تعبیر آن توسط خودش

متن زیر در یکی از دست نوشته های علم الهدی فرزند فیض و نواده دختری ملاصدرا آمده است؛ بنابراین می توان به آن اعتماد کرد، چون نوشته های خانوادگی بوده که در اختیار علم الهدی قرار داشته است. او می نویسد: «رأیت بخط جدی امام العلماء و صدر المتألهین نور الله تریته الشریفه ما حصله».

این متن را مرحوم دانش پژوه در فهرستی که برای این نسخه نوشته (فهرست دانشگاه: ۶۳/۱۷ - ۶۴ از نسخه ۸۲۳۱) خوانده است و بنده هم از روی آن هم تایپ کردم. شاید یکی - دو مورد نیاز به تأمل داشته باشد.

ملاصدرا در این متن خواب خود را بیان می کند و سپس بر اساس باورهای خود به تعبیر و تفسیر آن می پردازد. شما بعد از خواندن این خواب و تعبیر آن، مانند بسیاری از خواب های دیگر و عقایدی در این باره وجود دارد، می توانید هر تفسیر و تعبیری از آن داشته باشید؛ مثل اینکه فیلسوفی مثل ملاصدرا باید چنین خوابی ببیند، وقتی صبح تا شب در همین افکار غوطه ور است. اگر ایمانتان به این امور قوی تر باشد، خواهید گفت روحی در کار بوده که او را راهنمایی کرده است. به هر حال به صورت یک تجربه روحی به آن بنگرید.

متن نوشته ملاصدرا به عربی در باره خوابش چنین است:

إني رأيتُ في المنام ليلة الثلاثاء من شهر الله، شهر الصيام، لعام ثمان وعشرين و الف [۱۰۲۸] من هجرة سيد الانام - عليه وآله الصلاة والسلام - وقد كنتُ صليت بعض النوافل من غير نشاط، اتى ذاهب إلى موضع عال، في طريق ضيق، واقع بين جبلين مستطيلين او تلّين طول

الطريق، شمالاً وجنوباً، راكباً بعض الاوقات و ماشياً فى بعض. وكان المركب شاة ضعيفة الجثة، يعدو تارة عدواً سريعاً و يعجز أخرى، و أنا أركب تارة و أنزل أخرى عند تعصيتها عن الحمل و اعيائها، و هكذا حين ظهرت لى غاية عجزها، فبينما أذعن رجل غزير المحاسن يقول: هذا البهيمة غير خليقة لهذا، و كأنى كنتُ إلى الان ذاهلاً متوقعاً عنها قوّة التحمل. فاذا ظهر لى عجزها، خليتها، و كنتُ أذهب بنفسى مع نشاط تامّ و قوّة بلا عجز.

فاستيقظتُ عند ذلك و خطر ببالى فى التعبير، أنّ الذاهب الى موضع عال، و هو السلوك إلى عالم الملكوت الأعلى، و الذاهب هو الروح النطقى،

و ضيق الطريق دقة المسلك إلى الحق،

و المركب هى النفس الحيوانية المستخرة للروح،

و كونها فى صورة شاة، عبارة عن سلامتها و انقيادها أمر الحق فى طريق العبودية و سعيها للروح،

و كون الطريق بين الجبلين او تلّين مستطيلين، هو وقوع الصراط طرفى الافراط و التفریط، أو وقوعه بين طرفى التضاد من الامور المتقابلة كالصحة و المرض و الفرح و الغم و الراحة و المحبة و اللذة و الالم و السموم و الزمهرير، او وقوعه بين النفس و البدن، لأنّ الاخلاق و الملكات إنّما تحصل بمشاركة النفس و البدن، و العدالة هى الطريق الضيق،

و اما الركوب بعض الطريق و المشى فى بعض، عبارتان عن الاعمال البدنية المقربة إلى الله و الاعمال القلبية من الافكار و التأملات المزلفة لديه.

و أما ذلك الرجل الصبيح الوجه، فهو الروح القدسى الملهم للحقائق على القلب الصافى باذن ربّه الأعلى،

وقوله: إنّ هذا المركب ضعيف لامتحمّل الركوب، فهو عبارة عن استشعار القلب بالهامه أنّ تقليل النوافل مع ضعف البدن و قوّة اليقين و محوضة العمل عن شوب الشك و الرياء ما لا يضّر بالعبودية، بل الأولى الاكثار فى التأملات القدسية لمن له قلب، عارف بالحقائق، و بدن ضعيف عن البعث و المشاق، و تركى الركوب اخيراً، و تحركى ماشياً، فهو اشارة إلى ما سيؤول إليه حالى من غلبة السلوك القلبى و العروج الروحى إلى عالم الملكوت من غير حاجة لروحى الى البدن فى طلب الكمال و السفر الى الله المتعال.

انتهى و الحمد لله وحده و الصلاة على أهلها.

ترجمه گزارش گونه متن بالا به این شرح است:

در شب سی ام ماه خدا، ماه روزه، از سال هزار و بیست و هشت هجرت پیامبر سرور جهانیان - درود و سلام خدا بر او و خاندانش باد - در خواب دیدم. در حالی که برخی از نوافل را بدون نشاط کامل خوانده بودم، دیدم که در راهی باریک واقع میان دو کوه بلند یا دو تپه کشیده به سوی جایگاهی بلند می روم. گاهی سواره ام و گاهی پیاده. مرکبم گوسفندی ضعیف الجثه است. این گوسفند گاهی تند می دود و گاهی از حرکت می ماند. من نیز گاه سوار بر آن بودم و گاهی چون از حمل مرا ناتوان می گشت، پیاده می شدم. همین گونه بود تا اینکه ناتوانی اش کاملاً برایم آشکار شد.

در این هنگام مردی خوش رو و پرریش ظاهر شد و گفت: این حیوان برای چنین راهی شایسته نیست. گویی من تا آن لحظه غافل بودم و از او انتظار توان حمل داشتم. اما چون ناتوانی اش روشن شد، رهایش کردم و خود با نشاط کامل و نیرویی بی خستگی به راهم ادامه دادم.

در این هنگام از خواب برخاستم و در تعبیر آن چنین به ذهنم رسید:

آن که به سوی جای بلند می رود، نماد سلوک روح ناطقه است به سوی عالم ملکوت اعلی.

باریکی راه، نشانه دقت مسیر حق است.

مرکب، همان نفس حیوانی است که مسخر روح است.

آن که مرکب به صورت گوسفند آمده، نشان از سلامت و انقیاد نفس در مسیر بندگی و کوشش او برای خدمت به روح است.

بودن راه میان دو کوه یا تپه بلند، اشاره به قرارگرفتن صراط مستقیم میان افراط و تفریط یا میان تضادهایی چون سلامتی و بیماری، شادی و اندوه، راحتی و مشقت، محبت و درد، لذت و زحمت، یا میان نفس و بدن است؛ زیرا اخلاق و ملکات در اثر مشارکت نفس و بدن شکل می گیرند و عدالت، همان راه باریک است.

سواره بودن در بخشی از راه و پیاده روی در بخش دیگر، رمز اعمال بدنی و قلبی است که انسان را به خدا نزدیک می کنند.

آن مرد نیک روی، روح قدسی است که با اجازه پروردگار، حقایق را بر دل صاف الهام می کند.

سخن او که گفت «این مرکب برای حمل مناسب نیست»، اشاره دارد به اینکه اگرچه انجام نوافل کمتر باشد، اما تا زمانی که بدن ضعیف، یقین قوی و عمل خالص از شک و ریا باشد، این برای

بندگی ضرری ندارد، بلکه برای کسی که دلی آگاه به حقایق دارد و بدنی ناتوان از تلاش‌ها و سختی‌ها، تفکر و تأمل قلبی سودمندتر است.

در پایان، رهاکردن مرکب و پیاده‌رفتن، اشاره به آینده‌ای است که در آن سلوک قلبی و عروج روحانی بر بدن غلبه یافته و روح در مسیر کمال و سفر به سوی خدای متعال، دیگر نیازی به ابزار بدنی نخواهد داشت.

و در پایان، سپاس مخصوص خداوند یگانه است و درود بر اهل درود.



۷۸

آینه پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

یک بار دیگر با نهم ربیع

سال‌ها پیش که خدمت استاد عزیز و مرحوم جناب آقای حاج سید محمدعلی روضاتی بودم، ایشان لطف کردند و رساله «تحفه فیروزیه» میرزا عبدالله افندی را به بنده دادند تا در تحقیقات صفوی‌شناسی از آن استفاده کنم؛ اما به دو دلیل انتشار اصل کتاب مقدور نبود؛ یکی درهم‌ریختگی اوراق و آشفته‌گی فراوان در آن، دیگری امکان نداشتن نشر بسیاری از مطالب داخل آن که به مصلحت نبود. در آنجا آمده بود که شاه سلطان حسین صفوی از عالمان خواسته بود کتابی درباره نهم ربیع بنویسند و این مسئله را حل کنند که سابقه آن چه بوده و چرا هیچ روایتی در این باره وجود ندارد؟ میرزا عبدالله افندی - کتاب‌شناس برجسته دوره اخیر صفوی - این نکته را تأیید می‌کند که حدیثی در اختیار نیست و این کتاب را در شرح آن و تاریخ قتل خلیفه دوم می‌نویسد - موضوعی که بسیاری دیگر هم رساله‌هایی درباره آن نوشتند - ضمن اینکه حدس می‌زند روایاتی در دست بوده که اکنون از دست رفته است. گزارش تفصیلی این کتاب را

در کتاب سیاست و فرهنگ روزگار صفوی زیر عنوان «انعکاس منازعات فرقه ای در تحفه فیروزیه» آورده‌ام. برای دقت بیشتر درباره اظهارات وی، به آن اثر مراجعه فرمایید.

زمانی که کتاب مجموع الاعیاد (= سبیل راحة الارواح و دلیل السرور و الافراح الی فالق الاصباح، از ابوسعید میمون بن قاسم طبرانی نصیری به کوشش شتروطمان، ۱۹۴۳) منتشر شد، معلوم شد مقصود از این روایات، همان مواردی است که در اختیار نصیری‌ها بوده و در آن کتاب آمده است. در اینجا بنای شرحی درباره آن کتاب ندارم؛ کتابی که می‌دانیم طی سال‌های جنگ جهانی دوم که امکان ادامه انتشار مجله Der Islam نبود، این کتاب را به جای آن منتشر کردند. در آن کتاب به ترتیب از اعیاد فطر و قربان و سپس عید غدیر و مباهله و فراش [شبی که امام جای پیامبر خوابید]، و سپس عید مقتل دلام که «و هو الیوم التاسع من شهر بیع الاول» یاد می‌کند (ص ۱۳۳ - ۱۵۳).

این روزها خدمت دوست عزیز جناب آقای هاتف قوچانی بودم. سخن از کتابی با نام سرور المؤمنین (شیخ حسین بن شیخ علی کربلایی) شد که به همین مناسبت در دوره شاه سلطان حسین صفوی در سال ۱۱۳۰ نوشته شده و همان بحث‌ها را مطرح است. این کتاب در مرعشی (ش ۱۱۵۸۸) و یزد (نسخه‌های آقای فرهمند، فنخا: ذیل مورد سرور المؤمنین) نسخه دارد. کتاب یادشده مقدمه جالبی دارد که اشارات تاریخی آن برای دانستن این رسم عامیانه میان شیعیان عراق و ایران و جالب است. بنده قصد تصحیح متن را ندارم، اما مقدمه آن را در اینجا می‌گذارم؛ مقدمه‌ای که تا حدی روشن‌کننده برخی از ابعاد این رسم است. البته فایده دیگر آن اوصافی است که برای شاه سلطان حسین صفوی از عظمت و قدرت می‌آورد؛ پادشاهی که اتفاقاً سرنوشت آن بود که دولت صفویه در عهد او سرنگون شود و این سرنگونی بی‌مناسبت با موضوع این کتاب هم نبود.

اشاره کنم رسومات این ماجرا، چنان‌که دانسته است، ارتباطی به صفویه ندارد و دست‌کم از قرن چهارم از آن خبر داریم (التنبیه و الرد، ملطی، ص ۱۱۲). بعدها نیز اشعاری در این باره از شاعران فارسی‌زبان در دست است که در تاریخ تشیع آنها را آورده‌ام. دست‌کم در یک مورد، ابن طائوس هم اشاره به آن در میان ایرانیان دارد («العجم و الاخوان»، بنگرید: کتابخانه ابن طائوس، ص ۳۷۳). در مورد دیگری، قاضی نورالله شهید در مصائب النواصب که آن را در رد بر النواقض علی الروافض نوشت، از این رسم عوامانه به عنوان امری که ربطی به علما ندارد و کار مردم کوچه و بازار است، انتقاد کرده است (مصائب النواصب، ص ۲۴۵ - ۲۴۵ چاپ مدرسی چهاردهی. قاضی شهید - با

توجه به برخی از رسوم رایج در کاشان - نوشته است: «این کار مردم کاشان را نه علما بر آن فتوا داده و نه به آن راضی بوده‌اند و توده نادان ولات‌ها این‌گونه مسخره‌بازی‌ها را اختراع نمودند». بنگرید چاپ دو جلدی قیس العطار: مصائب: ج ۲، ص ۲۴۲ - ۲۴۳، قم، ۱۴۲۶ق). به هر حال این رسم مانند بسیاری از مسائل و مانند بسیاری از موارد مشابه در ادیان و مذاهب دیگر، گرفتار چنین اختلاف نظرهایی بوده است.

مقدمه سرور المؤمنین (تألیف در ۱۱۳۰ق):

الحمد لمبید الظالمین و مبیر الکافرین، و معز المؤمنین و مذل المنافقین.

و الصلاة والسلام علی أشرف المرسلین، محمد و عترته الطاهرین، لاسیما أخیه و زوج ابنته و أبی بنیه، علیّ أمير المؤمنین و سید الوصیین، و مجاهد الناکثین و القاسطین و المارقین، و حجة الله علی الخلق اجمعین - صلوات الله علیه و علیهم، صلوات متتابعة من یومنا هذا الی یوم الدین.

و بعد، فیقول المفتقر الی عفو الله الغنی، حسین بن شیخ علی الکربلابی که چون شیعیان کربلا معلی و نجف اشرف و حله و بغداد و نواحی آن بلاد، با وجود شدت تقیه و خوف از اعداء دین، در میانه خود در جمیع ایام محرم و صفر مشغول تعزیه می‌باشند، و در ابتدای ماه ربیع الاول اظهار انبساط و سرور و خوشحالی می‌نمایند، خصوصاً در روز نهم ماه مذکور که عید مخصوص شیعیان است، مردان و زنان و اطفال ایشان تعظیم عظیم و انبساط و انشراح جسیم فیما بین خود می‌نمایند و چون عبادات را دارد در آن روز، چنانچه بعد از این معلوم خواهد شد، عبارت از نماز و روز نیست، بلکه پوشیدن لباس جدید است و اکل لذیذ و تنعم و ملاقات اخوان با بشر و طلاق و اجتماع ایشان در مجالس جشن و سرور. لهذا علمای آن ولایت - علیهم الرحمة و الرضوان - رساله‌ها نوشته‌اند در باب بیان هلاک سرکرده‌های دشمنان دین مبین، و شعرای ایشان نیز نظم‌ها بسته‌اند تا در آن روز در مجمع‌های خاص خود به جهت زیادتی انشراح و انبساط بخوانند، و زنان ایشان و جوانان شوخ و ظریف، شعرها با دف و دایره در اندرون خانه‌های خود می‌خوانند. و در این بلده طیبه محفوفة بالامن و الامان، أعنی محروسه اصفهان - صانها الله عن الحدّثان - اگرچه بتوفیق الله تعالی و به امداد اغصان دوحه علیه‌عالیه، أعنی سلسله پادشاهان صفویه - علیهم اکمل الرضوان و اشرف التحیه - روز مذکور را نیز عید عظیم می‌کنند، و فرح و سرور می‌نمایند؛ لیکن در میانه ایشان رساله‌ای که در دهه ربیع الاول یا در خصوص روز نهم به جهت زیادتی انشراح و انبساط خوانده شود ندیدیم، چنانچه در میان شیعیان آن بلاد

معمول است، با آنکه از میمنت شوکت پادشاهان مشارالیه و شدت تصلب و اهتمام ایشان در ترویج دین مبین، به مرتبه‌ای است که دیده ما بدیدن دولت مخدّه ایشان روشن شده، و خاطر ما جمع و مطمئن گشته، بر تألیف چنین رساله که چشم‌های منافقین و دشمنان دین مبین را کور و گوش‌های ایشان را کر و زبان‌های ایشان را گنگ و زهره‌های ایشان را آب و دل‌های ایشان را کباب سازد، قیام و اقدام نمودیم، و شیعیان آن بلاد از تقیه ایمن‌اند، و باید که این قسم رسایل مشتمله بر احادیث اهل بیت - صلوات الله علیهم - در این بلاد مبارکه، برملا بر احسن وجه خوانده شود؛ چنانچه در ایام عاشورا تعزیه را بر احسن وجه بجا می‌آورند.

و چون این فقیر را گمان این بود که عدم اشتهار خواندن آن احادیث و وسایل در این دیار میان خاص و عام، آن است که آن رسائل مشتمله بر آن احادیث به زبان عربی تألیف و جمع شده که اکثر مردمان این دیار بهره‌واری از آن زبان ندارند، لهذا ضرور دانست که رساله‌ای به دستور رسایل عربی بلکه مبسوط‌تر و جامع‌تر از آن رسائل به زبان فارسی جمع و تألیف نمایم تا کل شیعیان این ولایات در اکثر اوقات علی‌الخصوص در دهه شهر ربیع‌الاول، سیّما روز نهم، به جهت بیرون آمدن از سیاه‌پوشی احزان عاشورا و صفر و زیادتی انبساط و شکفتگی بخواندن آن در مجالس و مجامع ایشان مشغول شوند، و هرکه بر احوال و افعال و حسب و نسب آن ملاعین اطلاع تام نداشته باشد، واقف و مطلع گردد.

۸۱

آینه پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

و چون که این رساله در زمان عدالت نشان پادشاه ظل اله، ملایک سپاه گردون بارگاه، اعنی اعلی حضرت اسما مرتبت، سلیمان حشمت، سکندر شوکت، کسری معدلت، درّ درج سلطنت و کامکاری، گران‌مایه گوهر افسر ابّهت و بختیاری، نوباوه چمن صفت و شهریاری، دوحه گلشن حشمت و جهان داری؛ الحق نهالیست برومند که از بوستان دودمان رسالت و امامت رسته، و گلی است با آب و رنگ که از گلبن سلطنت و جهانبانی شکفته، خدیوی که تا صیت حشمتش به مسامع سکنه اقالیم ربع مسکون رسیده، خواقین نامدار و سلاطین عالی مقدار هر دیار طوق عبودیتش را بر افسر فرماندهی برگزیده‌اند، و تا صریر نصفتش گوشزد ساکنان کره غبرا گردیده، دل‌های ضعفا و مظلومان از دست تطاول طغیان گردن‌کشان در مهاده امن و امان آرمیده؛ کاملی که تا پرتو انوار کمالش بر ساحت دل‌های منزویان زوایای جهل و نقصان تافته، گوشه هر خاطری در اشراق و لمعان رونق صد نور تجلی یافته، عادلی که تا نسایم معدلتش بر شاخ سارآمال زیردستان وزیده، هر یک به امید برگ و نوا از مطموره حرمان به دارالملک اطمینان شتافته؛ منصفی که به دل گرمی نصفتش چشم مظلومان بر بستر آرمیدگی غنوده، کریمی که دست

سختاوتش تشنه لبان بادیه احتیاج را در هر جرعه حاصل دریا و کان پیموده؛ اگر شمیم نکهت خلقتش بر گلشن خاطر ارباب ملک و ملت ندمیدی، غنچه ... ناتوان نویر رنگ و بو نکردی، و اگر نسیم مروتش بر شاخ سار آمال دلسوختگان، نوایر حرمان نوزیدی، اشجار حیاتشان جز اثمار ناکامی بر نیاوردی؛ اگر بحار گرمش امواج صلات و انعامات به سواحل امانی سرگشتگان به وادی فقر و مسکنت نرسانیدی، بسا طوفان اندوه و محنت که از چشمه سار دل های غریقان گرداب حیرت سربر آوردی؛ و اگر سرپنجه معدلتش، دستگیر از پافنادگان بادیه عجز و ناتوانی نگشتی، بسا سرهای دردمندان که از صدمه پایمال حوادث دوران از دست رفتی؛ و اگر سرانگشت مرحمتش نقاب کدورت از رخساره اهل روزگار برنگرفتی، بسا روی های عزت که در پرده مذلت و بی آبرویی نهفتی. اگر سایه لطف الهیش خوانیم رواست، و اگر معدن عدال و احسانش گویم بجاست. از اشتعال نیران دینداریش خار و خس مذاهب باطله درهم سوخته، و از التهاب نایره راست کیشیش، آتش محو و بطلان در خرمن تشکیکات مضله افروخته؛ از طنطنه شجاعتش دوش شیر گردون مرتعد، و از صولت غضبش دیده گاو زمین در حلقه منجمد؛ ضربت سهامش قاطع اشجار خبیثه ادیان باطله، طعنه سهامش ماحی آثار خسیسه بدعت های ضاله. المؤید بالتوفیقات الازلیة، المسدد بالتأییدات الالهیه، المروج لطریقة آبائه الطاهرة، المفرج کروب المذلة عن أولیاء الشریعة الباهرة الزاهرة، السلطان لسلطین الامم، الخاقان المطاع فی العرب و العجم، سلاله السلسله العلیة العالیة الخاقانیة، نقاوة الشجرة الطیبة البهیة الجلیلة السلطانیة، الخاقان بن الخاقان، السلطان بن السلطان بن السلطان، بهادرخان - أطال الله ظلال جلاله علی رؤوس العباد الی المیعاد، و أبقاء الله تعالی إلی قیام القائم المقیم للدين القويم، و النهج السداد، و جمع بینه و بین آبائه الطاهرين فی المعاد، تألیف شده، و کافه ی عباد و اهالی جمیع بلاد، علی الخصوص فرقه ناجیه اثنی عشریه به منزله عیال آن ظل الله اند. و بر هر صاحب عیال لازم است که در ایام اعیاد و فرح و سرور عیال خود را از سیاه پوشی آخر آن بیرون آورد، مناسب دانست که این تحفه را هدیه مجلس بهشت آیین اعلی حضرت نمایم تا به این سبب منتشر شود، در میانه اهالی جمیع اقطار، و مشتهر گردد در جمیع بلاد و امصار؛ و ثواب آن به روزگار فرخنده آثار آن شهیار عالی مقدار تا حین ورود در يوم موعود بر مورد اجداد او که احمد مختار و حیدر کرار و اولاد اطهار ایشانند، واصل و متواصل گردد. و نامیدش به سرور المؤمنین در بیان هلاک سرکرده های اعدای دین مبین و مرتب ساختم بر نه مجلس. مجلس اول ...

سپس فهرست مطالب و شرح آنها

